

به نام شهریار ملک هستی به تدبیرش زبن د جان تو رستی
کانال

Tarighatfarsi@

درس چهاردهم از فارسی دوازده

تحلیل درس سی مرغ و سیمرغ

تحلیل از شیوا روحی فر (دبیر ادبیات استان گیان، شهرستان
رودسر)

سی مرغ و سیمرغ

ابیات این درس از کتاب منطق الطیر، سروده عطار نیشابوری و در
قالب مثنوی است

مجمعی کردند مرغان جهان آنچه بودند آشکارا و نهان

قلمرو فکری

*مفهوم: همایش پرندگان

معنی: همه پرندگان دنیا، شناخته، در محلی دور هم جمع شدند

قلمرو زبانی

دو جمله

مجمع: محل اجتماع،

مجمعی کردند: جلسه ای تشکیل دادند.

مرغان جهان: گروه اسمی در جایگاه نهاد

آن چه: ضمیر مبهم، نهاد

بودند: فعل غیر اسنادی، وجود داشتند

آشکارا و نهان: تضاد، قید

آشکارا: شناخته شده

نهان: ناشناخته

جمله گفتند این زمان در روزگار نیست خالی هیچ شهر از شهریار

قلمرو فکری

*مفهوم: ضرورت وجود رهبر و راهنما

*معنی: همه پرنندگان گفتند هیچ زمانی هیچ سرزمینی بدون شاه نبوده است

قلمرو زبانی

* دو جمله

*جمله: نهاد

*هیچ شهر: گروه اسمی در جایگاه نهاد

*هیچ: صفت مبهم، شهر: هسته

*این زمان: گروه اسمی در جایگاه قید

*این: صفت اشاره، زمان: هسته

*شهریار: پادشاه، مرکب، متمم

*خالی: مسند

*روزگار: دو تلفظی

*شهر: مجاز از سرزمین

چون بود کاکلیم ما را شاه نیست بیش از این بی شاه بودن راه نیست

قلمرو فکری

*مفهوم: ضرورت وجود رهبر

*معنی: چرا سرزمین ما شاهی ندارد، بیشتر از این صلاح نیست کشور

بدون شاه بماند

قلمرو زبانی

سه جمله

*کاکلیم: که اقلیم/ سرزمین

*چون بود: چگونه است؟

*راه نیست: صالح نیست

*بی شاه بودن: وندی مرکب

*را: برای، حرف اضافه

*نیست: در مصراع اول، وجود ندارد

*راه نیست: فعل مرکب

قلمرو ادبی

*شاه و راه (جناس ناهمسان)

*تکرار: شاه و نیست

هدد که پرندۀ دانایی بود و افسری بر سر داشت ، گفت: ای یاران من

بیشتر از همه شما جهان را گشته ام و از اطراف و اکناف گیتی

آگاهم. ما پرندگان را نیز پیشوا و شهریاری است. من او را می

شناسم، نامش سیمرغ است و در پس کوه قاف، بلندترین کوه روی زمین
، بر درختی برند آشیانه دارد.

قلمرو زبانی

* افسر: تاج

* اکناف: کناره ها، اطراف، جمع گنّف

* گیتی: جهان،

* پیشوا: مرشد، راهنما، رهبر

* پس: آن سو، آن طرف

* قاف: نام کوهی افسانه‌ای که در عارفان معتقد بودند سیمرغ بر فراز
آن آشیانه دارد

* هدهد: نماد انسان با تجربه و آگاه به مسیر

* را: در ما رانیز: حرف اضافه به معنی برای است

* پرندگان: بدل از ما

* شهریار: معطوف

* سیمرغ: نماد خداوند

* بلندترین کوه زمین: بدل از کوه قاف

قلمرو ادبی

* افسر: استعاره از کامل

در خرد و بینش، او را همتایی نیست؛ زهرچه گمان توان کرد زیبا
تراست با خردمندی و زیبایی شکوه و جلالی بی مانند دارد و با خرد و
دانش خود، آنچه خواهد تواند

*معنی: در دانش و بصیرت بی همتاست و از هرچه که تصور شود زیباتر است، با خردمندی و زیبایی، عظمت و شکوهی بی مانند دارد و با دانایی و خرد هر چیزی را که بخواهد به دست خواهد

قلمرو زبانی

*خرد: دانش، علم، آگاهی

*را: در او را همتایی نیست، حرف اضافه به معنی «برای» است! (برای او همتایی نیست)

سنگش نیروی او در توان ما نیست. چه کسی می تواند ذره ای از خرد و شکوه و زیبایی او را دریابد. سالها پیش نیم شبی از کشور چین گذشت و ری از پرهایش بر این سرزمین افتاد. آن پر چنان زیبا بود که هر که آن را دید، نقشی از آن به خاطر سپرد. این همه نقش و نگار که در جهان هست، هریک پرتوی از آن پر است! شما که خواستار شهریاری هستید. باید او را بجویید و به درگاه او راه یابید و بدو مهرورزی کنید. لیکن باید بدانید رفتن بر کوه قاف کار آسانی نیست

*مفهوم: جلوه شکوه جهان در ذات لایزال خداوند.

ما از شناخت او و نیرویش ناتوانیم. و کسی نمی تواند حتی مقدار کمی از بزرگی و زیبایی او را درک کند. سالها پیش شبی که از آسمان کشور چین می گذشت، یکی از پرهایش بر زمین چین افتاد و انقدر آن پر زیبا بود که زیبایی آن در خاطر همه ماند و هر جا زیبایی هست نور آن پر زیباست که انعکاس یافته. اگر میخواهید شاه داشته باشید باید به حضورش برسید و به او مهر بورزید ولی باید بدانید رفتن به کوه قاف بسیار سخت است

*مهرورزی: محبت و مهربانی کردن

*پر: نماد تجلی خداوند

*چین:نماد زیبایی (سرزمین چین به زیبایی و نقاشی و نگارگری شهرت داشته است)

شیرمردی باید این ره را شگرف
دریا ژرف ژرف
زان که ره دور است و

*مفهوم:دشواری راه عشق

*معنی:طی کردن این راه فردی نیرومند و لایق می خواهد؛ زیرا این
راه، طولانی و پر خطر است

قلمرو زبانی

*مفهوم:زودگذر بودن زیبایی‌های ظاهری

*شگرف:قوی، نیرومند

*ژرف:عمیق

*دریا:نماد مشکلات و سختی‌هاست. این بیت و بیت زیر از مولانا به
دشواری راه عشق و پر خطر بودن آن اشاره

*شیرمرد: تشبیه ،،مرد(مشبه)شیر:مشبه به

*شیرمرد:کنایه از دلیر و شجاع

*واج آرایی:تکرار صامت (ر)

*ژرف:تکرار برای تأکید

نی حدیث راه پر خون می کند
می کند
قصه های عشق مجنون

پرنندگان چون سخنان هدهد را شنیدند،جملگی مشتاق دیدار سیمرغ شدند
و همه فریادبرآوردند که ما آماده ایم؛ ما از خطرات راه نمی هراسیم؛ ما
خواستار سیمرغیم.

قلمرو فکری

* مفهوم: رسیدن به خداوند

* معنی: پرندگان چون سخنان هدهد را شنیدند، همه علاقمند به دیدن سیمرغ شدند و فریاد زدند که ما آماده ایم، از خطرات راه ترسی نداریم. خواهان سیمرغ هستیم

قلمرو زبانی

* جملگی: همه

* پرندگان: نهاد

* سخنان: مفعول

* هدهد: مضاف الیه

* مشتاق (هسته) دیدار (مضاف الیه، وابسته) سیمرغ (مضاف الیه مضاف الیه ، وابسته وابسته)

* و: حرف ربط (زیرا بین دو جمله قرار گرفته است)

* همه: ضمیر مبهم

* فریاد: مفعول

* که: حرف ربط

* خواستار: مسند

* یم: در سیمرغیم (شناسه)

هدهد گفت: «آری، آن که او را شناسد، دوری از او را تحمل نتواند کرد و آنکه بدو رو آرد، بدو نتواند رسید.»

* مفهوم: عظمت خداوند و طاقت دوری خدا را نداشتن

* معنی: هدهد گفت: بله هر که او را شناسد، دوری از او را نمی تواند تحمل کند و وقتی به سوی او برود به دلیل عظمت و بزرگی او نمی تواند به او برسد

*آری:شبه جمله

*این:ضمیر اشاره مبهم

*که:حرف اضافه

*او:مفعول

*دوری:مفعول

*تحمل:مسند

*و:حرف ربط

*رو:مسند

*رو آوردن به کسی:به سمت او رفتن،توجه کردن به او

اما چون از خطرات راه ، اندکی بیشتر سخن به میان آورد ، برخی از مرغان از همراهی باز ایستادند و زبان به پوزش گشودند. بلبل گفت: «بلبل گفت: من گرفتار عشق گلم . با این عشق، چگونه می توانم در جستجوی سیمرغ این سفر پر خطر را بر خود هموار کنم؟»

*کسی که به زیبایی های دنیا ببندد نمی تواند به خداوند نزدیک شود

قلمرو فکری

*معنی:ولی وقتی از خطرهای راه بیشتر حرف زد ، بعضی از پرندگان از همراهی با او منصرف شدند و عذر خواهی کردند که نمی توانند با او در این سفر همراه باشند.. بلبل گفت: «من عاشق گل هستم و با سوز عشقی که در سینه دارم چگونه می توانم به دنبال سیمرغ رنج و سختی این راه را تحمل کنم .

قلمرو زبانی

*پوزش: عذر خواهی

*اما: حرف ربط

* چون: قید

* برخی: ضمیر مبهم

* باز ایستادند: فعل پیشوندی

* زبان: مفعول

* بلبل: نماد انسا‌های ظاهر بین

* گل: نماد زیبایی‌های زودگذر

* باز ایستادند: کنایه از منصرف شدن

* زبان گشودن: کنایه از سخن گفتن

* چگونه می توانم: استفهام انکاری

هدهد به بلبل پاسخ گفت: «مهرورزی تو بر گل کار راستان و پاکان
است، اما زیبایی محبوب تو چند روزی بیشتر نیست.»

قلمرو فکری

* مفهوم: آگاهی دادن به بی‌خبران

* معنی: مهربانی تو بر گل کار انسانهای پاک و درستکار است، ولی
زیبایی معشوق تو چند روز بیشتر طول نمی‌کشد و زود پژمرده می
شود و از بین می‌رود.

قلمرو زبانی

* هدهد: نهاد

* بلبل: متمم

* مهرورزی: قید

* تو: مضاف الیه

* گل: متمم

*کار:مسند

*راستان:مضاف الیه

*اما:حرف ربط

*زیبایی:نهاد، هسته

*چند:صفت مبهم

گل اگر چه هست بی صاحب جمال حُسن او در هفته ای گیرد زوال
قلمرو فکری

*مفهوم:زودگذر بودن زیبایی های دنیا

*معنی:اگرچه گل بسیار زیباست، ولی زیبایی او زود از بین می رود

قلمرو زبانی

*صاحب جمال:زیبا

*حسن:زیبایی ، نیکویی

*زوال:نابودی

*هدهد:نهاد

*پاسخ:مفعول

*مهرورزی:قید

*کار:مسند

*اما:حرف ربط

*زیبایی:هسته، محبوب:مضاف الیه و وابسته، تو: مضاف الیه مضاف

الیه،وابسته و وابسته

*اگرچه:حرف شرط

*گل:نهاد

*بس:قید

*صاحب جمال :مسند

*حسن:نهاد

*زوال:مسند

*هفته:قید

*طاووس نیز چنین عذر آورد که من مرغ بهشتی ام.روزگاریدراز ر بهشت به سر برده ام . مار با من آشنا شد؛آشنایی با او سبب گردید که مرا از بهشت بیرون کنند . اکنون آرزویی بیش ندارم و آن این است که بدان گلشن خرم بازگردم پودر آن گلزار باصفا بیاسایم .مرا از این سفر معذور دارید که مورد با سیمرخ کاری نیست

قلمرو فکری

*مفهوم:دوری انسانهای ظاهر بین از خداوند

*معنی:طاووس هم بهانه آورد که ؛که من مرغ بهشتی هستم .مدتی طولانی در بهشت زندگی کردم . آشنایی بامار باعث شد که مرا از بهشت بیرون کنند و حالا آرزویی جز برگشتن به بهشت و آسایش در آن گلستان ندارم . مرد ببخشید که کاری با سیمرخ ندارم

قلمروزبانی

*آسودن:آرامش یافتن،استراحت کردن

*مرا معذور دارید :عذر مرا بپذیرید

*طاووس :نماد کسانی که به خاطر پاداش خداوند را عبادت می کنند.

*رابطه طاووس با مار و بهشت: در افسانه رانده شدن ادم از بهشت شهرت دارد. ابلیس با راهنمایی طاووس در تن مار خود را پنهان کرد و وارد بهشت شد و ادم و حوا را وسوسه کرد تا از میوه شجره ممنوعه بخورند و به این دلیل همه با هم از بهشت رانده شدند.

قلمرو ادبی

*مار: نماد ابلیس

گلشن و گلزار: استعاره از بهشت

*عبارت من مرغ بهشتی ام..... بیرون کنند: تلمیح دارد به ماجرای رانده شدن ادم از بهشت

هدهد پاسخ گفت: «بهشت جایگاهی خرم و زیباست اما زیبایی بهشت نیز پرتوی از جمال سیمرغ است. بهشت در برابر سیمرغ چون ذره در برابر خورشید است»

قلمرو فکری

*مفهوم: شکوه و زیبایی سیمرغ

*معنی: هدهد پاسخ داد: بهشت بسیار زیباست اما زیبایی سیمرغ هم جزئی از زیبایی بهشت است. سیمرغ در برابر بهشت مثل ذره در برابر خورشید است

قلمرو زبانی

*باغ قدس: بهشت

*نی: نه

*بوم: جغد

*جلوه‌گاه: محل اشکار شدن، محل حضور

*پرتو: فروغ و روشنایی

*جمال:زیبایی

قلمرو ادبی

* (زیبایی بهشت پرتوی از جمال سیمرغ است) تشبیه دارد زیبایی بهشت (مشبه) پرتوی از جمال سیمرغ (مشبه به)

* پرتوی از جمال سیمرغ (استعاره) جمال سیمرغ به خورشید تشبیه شده، که پرتوی از آن تابیده و چون «مشبه به» یعنی «خورشید» حذف شده، پس استعاره است)

* بهشت در برابر سیمرغ چون ذره در برابر خورشید است: بهشت (مشبه) ذره (مشبه به) سیمرغ (مشبه) خورشید (مشبه به)

هر که داندگفت با خورشید راز کی تواند ماند از یک ذره باز

قلمرو فکری

* مفهوم: عشق خداوند از هر چیزی بالاتر است

* معنی: هر که بتواند به خداوند نزدیک شود و رازش را به او بگوید ممکن نیست به خواسته های کوچک خود نمی ماند

قلمرو زبانی

* داند: در اینجا: بتواند

باز ماندن: پس افتادن و به جا ماندن

* هر که: نهاد

* داند: می تواند ، مسند

* راز: مفعول

قلمرو ادبی

*خورشید: استعاره از خداوند

*راز گفتن: کنایه از نزدیک شدن

*کی تواند؟: پرسش انکاری (نمی تواند ، امکان ندارد

*ذره: استعاره از خواسته های کوچک

*بازماندن: کنایه از نرسیدن

*خورشید و ذره: تضاد

*راز و باز: جناس ناهمسان

آن گاه باز شکاری که شاهان او را روی شصت می نشانددند و با خویشان به شمار می بردند چنین گفت: «من بسیار کوشیده ام تا روی دست شاهان جا گرفته ام. پیوسته با انسان بوده ام و برای آنان شکار کرده ام. چه جای آنست که چندین شاهان بگذارم و در بیابانهای بی آب و علف در جستجوی سیمرغ سرگردان شوم؟ آن به که مرا نیز معاف کنید

قلمرو فکری

*مفهوم: مرد راه عشق نبودن

آنوقت ، باز شکاری گفت: که شاهان مرا روی انگشت شصت می نشانددند و با خود به شکار می بردند ، و گفت من تلاش زیادی کرده ام تا به این مقام رسیده ام و همیشه با آنان همراه بودم و برایشان شکار می کردم ، حالا وقت آن نیست من گشتن به دنبال سیمرغ در بیابانهای بی آب و علف را به نشستن بر دست شاهان ترجیح دهم و سرگردان شوم بهتر است که مرا از این کار معاف کنید

قلمرو زبان.

*بگذارم: رها کنم

*فعل (است) بعد از (آن به) به قرینه معنوی حذف شده است.

قلمرو ادبی

*باز: نماد کسانی که نمی توانند از جاه و مقام خود بگذرند

*دست شاهان: استعاره از جاه و مقام

*چه جای آنست؟: استفهام انکاری

*بیابان‌های بی اب و علف: استعاره از سختی های راه عشق

بعد از آن مرغان دیگر سربه سر عذرها گفتند مشتبی بی خبر

*مفهوم: بهانه آوردن برای حرکت نکردن به سوی حق

*معنی: پس از آن همه پرندگان دیگر که گروهی نادان و بی خبر

بودند، بهانه بی آوردند *سربه سر: همگی

*عذر: بهانه

*مشتبی: گروهی

قلمرو ادبی

*واج آرایی تکرار (صامت ر)

اما هدهد دانا ی یک یک آنان را پاسخ گفت و عذرشان را رد کرد و
چنان از شکوه و خرد و زیبایی سیمرغ سخن راند که مرغ آن جمله
گی شیدا و دلباخته گشتند؛ بهانه‌ها یکسو نهادند و خود را آماده ساختند
تا در طلب سیمرغ به راه خود ادامه دهند و به کوه قاف سفر کنند

قلمرو فکری

معنی: ولی هدهد دانا به یک یک آنها جواب داد و بهانه های شان را
قبول نکرد و چنان از بزرگی و دانایی و زیبایی سیمرغ حرف زد که
همه مرغان، عاشق و دلداده سیمرغ شدند بهانه ها را کنار گذاشتند و

خودشان را آماده کردند تا برای پیدا کردن سیمرغ به راه خودشان
ادامه دهند و به کوه قاف بروند

قلمرو زبانی

اما: حرف ربط

*هدهد: نهاد

*دانا: صفت

*یک یک: متمم

* را در آنان را: حرف اضافه، به معنی به است (به آنان

*پاسخ: مفعول

*و: حرف ربط

*عذرشان: گروه مفعولی

*شان: مضاف الیه

*چنان: قید

پاسخ یک یک آنان را: گروه مفعولی

را: فک اضافه

یک یک: قید

آنان: ضمیر اشاره، مفعول

گفت: داد

عذرشان را: گروه مفعولی

رد کرد: فعل مرکب

چنان: قید

شکوه: اسم ساده

خرد: اسم ساده

زیبایی: صفت

سخن راند: فعل مرکب.

(* ساختند: فعل چهار جزئی گذرا به مفعول و مسند (خود: مفعول؛
آماده: مسند

قلمرو ادبی

دلباخته: کنایه از عاشق

* یک سونهادن: کنایه از رها کردن

(آنگاه اندیشیدند که در پیمودن راه و در هنگام گذشتن از دریا ها و بیابانها، راهبر و پیشوایی باید داشته باشند. آنگاه برای انتخاب رهبر و پیشوا که در راه آنان را رهنمون شود، قرعه زدند. قضا را قرعه به نام دهد افتاده پس پیش از صد هزار مرغ به دنبال دهد به پرواز در آمدند. راه بس دور و دراز و هراسناک بود. هرچه می رفتند پایان راه پیدا نبود. دهد به مهربانی به همه جرئت می داد اما دشواری های راه را پنهان نمی ساخت.

قلمرو فکری

* مفهوم: داشتن رهبری خردمند

* فکر کردند که در طی کردن راه و در زمان گذشتن از دریا ها و بیابانها رهبر و پیشوا ای باید داشته باشند آن وقت برای انتخاب رهبر که در راه آنان را راهنمایی کند قرعه کشی کردند از غذا قرعه به نام دهد افتاد پس بیشتر از صد هزار مرغ به دنبال دهد پرواز کردند راه بسیار دور و دراز و وحشتناک بود هرچه بیشتر می رفتند کمتر

می‌رسیدند هدهد با مهربانی به همه دل و جرئت می داد ولی سختی
های راه را پنهان نمی کرد

قلمرو زبانی:

آنگاه: قید

اندیشیدند: ماضی

پیمودن راه: طی کردن راه ، ترکیب اضافی ، متمم قیدی

در هنگام گذشتن: متمم قیدی

از دریا ها : متمم متمم

بیابان ها: معطوف

راهبر: مفعول

پیشوایی: معطوف "ی" نکره

باید: قید

انتخاب رهبر و پیشوا: گروه متممی

آنان: ضمیر ، مضاف الیه

را: فک اضافه

رهنمون آنان شود

در راه: متمم

قرعه زدند: فعل مرکب نهاد به قرینه لفظی محذوف

شود: فعل اسنادی

قضا را : از قضا اتفاقا ، قید

قرعه: نهاد

نام هدهد: ترکیب اضافی گروه متممی

افتاد: شد، درآمد

پس: قید

بیش از صد هزار مرغ: گروه نهادی

دنبال: متمم

هدهد: مضاف الیه

به پرواز درآمدند: شروع به پرواز کردند

راه: نهاد

*بسیار: قید

*دور: مسند

*دراز و هراسناک: معطوف

*بود: فعل اسنادی

*پایان راه: گروه نهادی

*پیدا: مسند

*نبود: فعل اسنادی

*رهنمون: رهنما، پیشوا

*قرعه زدن: قرعه کشی کردن

قضا را: اتفاقاً

* را در قضا را: حرف اضافه به معنی (از) است (از قضا)

* هدهد: نهاد

* به مهربانی: متمم

* به همه: متمم

* جرئت می داد: فعل مرکب

* دشواری های راه: ترکیب اضافی، گروه مفعولی

قلمرو ادبی

* دریاها و بیابانها: استعاره از سختی های راه عشق، تضاد

پیشوا و رهبر، راه: تناسب

گفت ما را هفت وادی در ره است چون گذشتی هفت وادی، درگه
است

قلمرو فکری

* مفهوم: گذشتن از مراحل بسیار خطرناک برای رسیدن به خداوند

* معنی: گفت هفت سرزمین در راه ماست، وقتی از این هفت سرزمین
بگذریم به پیشگاه سیمرغ می‌رسیم.

قلمرو زبانی

* است: در مصراع اول غیر اسنادی، (وجود دارد)

* هفت وادی: گروه اسمی در جایگاه نهاد

* هفت: صفت شمارشی، وادی: هسته

* وادی: بیابان

* درگه: بارگاه، قصر.

* وادی: سرزمین،

* درگه: مخفف درگاه آستانه در، جلو در

* راه: فک اضافه است و بین مضاف (ره) و مضاف الیه (راه) آمده است. (در راه ما)

قلمرو ادبی

* وادی: در اینجا مجازاً، در معنای بیابان

* تکرار هفت وادی

* هفت وادی: تکرار عدد هفت در ادیان ایرانی همواره مقدس بوده است

و انیامد در جهان زین راه کس نیست از فرسنگ آن آگاه کرد

قلمرو فکری

* مفهوم: برگشت ناپذیر بودن راه عشق و نامشخص بودن آن

* معنی: کسی در جهان از این راه بازنگشته است و کسی از طول این

راه آگاه نیست

* قلمرو زبانی

* و انیامدن: کنایه از رها کردن

* بیت دو جمله دارد

و انیامد: بازنگردد، فعل پیشوندی

فرسنگ یا فرسخ: واحد مسافت، تقریباً شش کیلومتر

کس: اسم مبهم، نهاد

فرسنگ و راه: تناسب

آگاه: مسند

قلمرو ادبی

* راه: مجازاً از مسیر عشق است

* فرسنگ: مجازاً از مسافت

*راه و فرسنگ: مراعات النظیر
*واج آرایی: تکرار صامت (س)

وادی اول: طلب

چون فروآیی به وادی طلب
قلمرو فکری
پیشت آیدهر زمانی صد تغب

*مفهوم: همراهی رنج و طلب

*وقتی به سرزمین طلب برسی، هر لحظه، گرفتار صدها رنج و
گرفتاری می شوی

قلمرو زبانی

دوجمله

*طلب: اولین قدم در تصوّف است و آن حالتی است که در دل سالک
پیدا می شود و او را به جستجوی معرفت و حقیقت وامی دارد

*تعب: رنج و سختی

: وقتی که ؛ پیوند و ابسته ساز

تعب: رنج

*چون: قید

*وادی طلب: گروه اسمی، متمم

صد تغب: نهاد

پیش: قید

قلمرو ادبی

وادی طلب: اضافه تشبیهی

مُلک، اینجا بایدت انداختن مَلک اینجا بایدت درباختن

قلمرو فکری

* مفهوم:رها کردن وابستگی ها

* معنی: در این مرحله برای تو رها کردن قدرت و کنار گذاشتن ثروت، ضروری است

قلمرو زبانی

دو جمله

مُلک : پادشاهی

* باید: ضروری است

* مَلک آن چه در تصرف شخص باشد

* جهش ضمیر: در بایدت که باید کنار مَلک باشد و در مصراع دوم هم کنار مَلک

* اینجا: منظور وادی طلب است

* ضمیر (ت) در بایدت متمم است

* قلمرو ادبی

* مَلک و مَلک: جناس ناقص حرکتی

* مَلک : مجاز از قدرت

* مَلک: مجاز از ثروت

* اینجا: مجاز از وادی طلب است

*درباختن و انداختن: کنایه از رها کردن

*مُلک و مِلک: جناس ناهمسان

وادی دوم عشق

بعد از این وادی عشق آید پدید غرق آتش شد کسی کانجا رسید

قلمرو فکری

*مفهوم: عاشق شدن

* معنی: پس از این مرحله سرزمین عشق آشکار می‌شود کسی که به آنجا برسد عشق تمام وجودش را در بر می‌گیرد

قلمرو زبانی:

*سه جمله

* این: ضمیر اشاره است و به وادی طلب برمی‌گردد

*آید: فعل اسنادی، می‌شود

*پدید: مسند

*غرق آتش: گروه اسمی در جایگاه مسند

قلمرو ادبی

*وادی عشق: تشبیه مشبه و مشبه به آتش استعاره از عشقش

* غرق آتش: استعاره و متناقض نما غرق کنندگی ویژگی آب است در

اینجا آتش با عشق به آب مانند شده که فرد راه در خود غرق می‌کند

چون مصوبه یعنی آب نیامده است استعاره است و چون ویژگی آب و

آتش در یک جا جمع شده متناقض نما است.

*آتش: استعاره از آتش عشق

**واج آرای صامت (د)

گرم رو سوزانده و سرکش

عاشق آن باشد که چون آتش بود

بود

قلمرو فکری

*مفهوم بی قراری عاشق

* معنی: عاشق کسی است که مانند آتش تیز و سوزان و سرکش باشد

قلمروز بانی

* گرم رو: مشتاق به شتاب رونده و چالاک

سه جمله

آید: فعل اسنادی، می شود

پدید: مسند

غرق آتش: گروه اسمی در جایگاه مسند

*قلمرو ادبی

*تشبیه عاشق (مشبه) چون (ادات تشبیه) آتش (مشبه به) گرم رو
(سوزانده و سرکش بودن: وجه شبه) شاعر برای بیان وجه شبه از
آرایه های ادبی مراعات نظیر در رو سوزانده و سرکش و تشخیص
گرم و سرد بودن آتش بهره گرفته است گرم رو: کنایه از سریع

وادی سوم معرفت

معرفت را وادی ای بی پا و

بعد از آن بنمایدت پیش نظر

سر

قلمرو فکری

* مفهوم بی پایان بودن معرفت

* معنی بعد از این مرحله سرزمینی بی پایان از شناخت در برابر چشم
تو آشکار و ظاهر می‌شود

قلمرو زبانی

* آن ضمیر اشاره است و به وادی عشق برمی‌گردد

* ضمیر ت در (بنمایدتپیش نظر) مضاف الیه نظر

است و جهش دارد (پیش نظر بنمایدت)

* را: در معرفت را (حرف اضافه) به معنی (از) است، از معرفت

قلمرو ادبی

* معرفت را وادی ای: تشبیه دارد. معرفت (مشبه) وادی (مشبه به)

* بی پا و سر: کنایه از بی انتها

چون بتابد آفتاب معرفت از سپهر این ره عالی صفت

قلمرو فکری

* مفهوم: وارد شدن به مرحله شناخت

* معنی: وقتی شناخت خدا مانند آفتاب در آسمان این مسیر ارزشمند
اشکار شود

قلمرو زبانی

* یک جمله

* آفتاب معرفت: نهاد

*بتابد: فعل ناگذر

*عالی صفت : وائل مقام ، بلند مرتبه

*سپهر : آسمان

*چون : وقتی که ، حرف ربط

*سپهر این ره عالی صفت: گروه اسمی در جایگاه متمم،

*سپهر: هسته

*این ره عالی صفت: وابسته

*این: صفت اشاره

*ره: مضاف الیه

*عالی صفت: وابسته، صفت مرکب

قلمرو ادبی:

*آفتاب معرفت : تشبیه بلیغ اضافی

* بیت موقوف المعانی است .

*آفتاب، سپهر، تابیدن: مراعات نظیر

*ره : استعاره از سیر و سلوک عارفانه

هریکی بینا شود بر قدر خویش باز یابد در حقیقت صدر
خویش

قلمرو فکری

*یافتن جایگاه به اندازه معرفت

*هرکسی به ارزش و جایگاه خود پی می برد در حقیقت از مقام خود
باخبر می شود

قلم کجرو زبانی

*دو جمله

*بینا، صفت جانشین اسم، وندی، مسند

*هر یکی: اسم مبهم، نهاد

*قدر: ارزش

*قدر خویش: گروه اسمی در جایگاه متمم

*صدر: ابتدا و بالای هر چیز

*صدر خویش: گروه اسمی در جایگاه مفعول

*در حقیقت: متمم قیدی

باز یابد: فعل پیشوندی

قلمرو ادبی

*صدر: مجاز از جاه و مقام

*قدر و صدر: جناس ناهمسان

*بینا شدن: کنایه از آگاهی

*بازیابد: کنایه از فهمیدن

وادی چهارم: استغنا

نه درو دعوی و نه معنا بود

بعد از این وادی استغنا بود

قلمرو فکری

*مفهوم: ترک همه خواسته ها

*معنی: بعد از این مرحله، سرزمین استغنا و بی نیازی است که در آن،
خواستگاره و مرادی وجود ندارد

قلمرو زبانی

*این: ضمیر اشاره

*استغنا: بی نیازی

*درو: در او، آن (وادی استغنا)

*دعوی: ادعا

*معنا: مقصود

قلمرو ادبی

*استغنا: تشبیه بلیغ اضافی .

هشت جنت نیز این جا مرده ای است هفت دوزخ همچو یخ
افسرده ای است

قلمرو فکری

*مفهوم: بی اعتنایی به بهشت و فقط توجه به خداوند

*معنی: در این مرحله هشت طبقه بهشت، مانند مرده ای بی روح و بی
ارزش است

و هفت مرحله جهنم مانند یخ سرد و منجمد

قلمرو زبانی

*دو جمله

*مرده ای: مسند

*افسرده ای: مسند

*هفت، هشت: تناسب

* همچون: حرف اضافه

قلمرو ادبی هفت و هشت: جناس ناهمسان

جنت و دوزخ: تضاد دارند

* مرده بودن: کنایه از بی ارزش بودن

تشبیه: هشت جنت (مشبّه) + مرده (مشبّه به)

* هفت دوزخ (مشبّه) + همچو (ادات تشبیه) + یخ (مشبّه به) + افسرده

(وجه شبه)

* دوزخ چون یخ است: پارادوکس یا متناقض نما

* یخ بودن دوزخ: کنایه از بی ارزشی

بعد از این وادی توحید آیدت
آیدت
منزل تفرید و تجرید

قلمرو فکری

* مفهوم: فقط به خداوند توجه داشتن

* معنی: در این مرحله، سرزمین توحید برابرت قرار میگیرد، جایی که یکی شدن با حق و خالی شدن قلب از غیر او پیش روی تو است

قلمرو زبانی

* توحید یگانه دانستن

* تفریط فرد شمردن و یگانه دانستن خدا کناره گرفتن از خلق و تنها شدن، در اصطلاح تصوف تعلق بنده است به حق به طوری که حق عین قوای بنده باشد

* تجوید: در لغت به معنای تنهایی گزیدن ترک گناهان و اعراض از امور دنیوی و در اصطلاح تصوف خالی شدن قلب سالک از آنچه جز خداست

دو جمله

* این ضمیر اشاره است به وادی استغناء برمی‌گردد

* ضمیر ت: در هر دو آیدت متمم است (برای تو آید

* واو عطف، تجرید معطوف

* آید: مضارع اخباری

* وادی توحید: گروه اسمی در جایگاه نهاد

* ت در « آیدت » آید به نزد تو ، متمم

قلمرو ادبی

* وادی توحید: تشبیه توحید (مشبه) وادی (مشبه به)

* منزل تفرید و تجرید: تشبیه تفرید و تجرید (مشبه) منزل (مشبه به)

* تفرید و تجرید: جناس نا همسان (ناقص)

* واج آرای: تکرار صامت(ت)

* روی ها چون زین بیابان در کنند جمله سر از یک گریبان بر

کنند

قلمرو فکری

* مفهوم: رسیدن به مقام خداشناسی(توحید)

* معنی: وقتی که از این بیابان عبور کنند همه به وحدت و اتحاد

می‌رسند

قلمرو زبانی

* روی چهره

* در کردن: بیرون کردن

* جمله: همگی

* گریبان: یقه

* بر کردن: بلند کردن، برداشتن

* روی: چهره، نهاد

* چون: حرف ربط و ابسته ساز

* این بیابان: گروه اسمی در جایگاه متمم

* جمله: تماما، قید

* سر: مفعول

* برکنند: فعل پیشوندی

* در کنند: فعل پیشوندی

* درکنند و برکنند: بیرون آورند

قلمرو ادبی

* روی: مجاز از کل وجود

* رو در کردن: کنایه از عبور کردن

* بیابان: استعاره از توحید

* سر از یک گریبان بر کردن: کنایه از به وحدت رسیدن

* روی سر و گریبان مراعات نظیر

در کنند و بر کنند: جناس ناهمسان (ناقص)

وادی ششم: حیرت

بعد از این وادی حیرت آیدت. کار دائم درد و حسرت آیدت

قلمرو فکری

* مفهوم: رنج کشیدن در مرحله سرگردانی

* معنی: پس از این این مرحله سرزمین حیرت در برابرش قرار می گیرد و کار تو پیوسته درد و حسرت کشیدن خواهد بود

قلمرو زبانی

دو جمله

* حیرت : در لغت به معنی سر

گردانی و در اصطلاح صوفیه ، امری است که در هنگام تأمل و حضور و تفکر بر قلب عارفان

وارد می شود

* این :ضمیر اشاره است و به وادی توحید برمی گردد

*ت در « آیدت » مصراع اول، متمم (آید به نزد تو) در مصرع دوم مضاف الیه است و جهش دارد(کارت درد و حسرت آید)

* فعل آید: در مصرع اول به معنی فرا می رسد و ناگذر است اما در مصرع دوم در معنی است آمده و گذرا به مسند استاد

*و: در مصراع دوم مضاف الیه برای کار (کارت)

. *دائم: قید

*درد، حسرت: تناسب

قلمرو ادبی

*وادی حیرت :تشبیه :حیرت (مشبه) وادی (مشبه به)

*وادی حیرت :تشبیه

درد و حسرت آمدن: کنایه از سرگردانی

مرد حیران چون رسد این جایگاه در تحیر مانده و گم کرده راه
قلمرو فکری

* مفهوم: سرگردانی و حیرت در راه شناخت خداوند

* معنی: وقتی انسان سرگردان و حیران به این جایگاه برسد در
سرگردانی میماند و راه را گم می‌کند

قلمرو زبانی

* حیران: سرگشته

، * تحیر: سرگشته شدن، حیران شدن

* سه جمله

* مرد حیران: ترکیب وصفی، نهاد

* رسد: مضارع التزامی

* این جایگاه: ترکیب وصفی در جایگاه متمم

قلمرو ادبی

* مرد: مجاز از انسان منظور از این جایگاه حیرت است

* واج آرایی: تکرار صامت (ر)

وادی هفتم: فقر و فن

بعد از این وادی فقر است و فنا کی بود اینجا سخن گفتن روا؟

قلمرو فکری

، * مفهوم: خاموشی معشوق پس از فنا

*معنی: پس از این مرحله سرزمین و نابودی قرار دارد. در این سرزمین، سخن گفتن جایز نیست.

قلمرو زبانی

*فقر: درویشی و در اصطلاح سالکان فنای فی الله و نیستی سالکان و بیرون آمدن از صفات خود است و این نهایت سیر سالکان است

*فنا: نیست شدن و در اصطلاح سقوط اوصاف مذمومه است

*روا: جایز

*سه جمله

*است: فعل غیر اسنادی، وجود دارد

*است در جمله دوم حذف به قرینه لفظی

*روا: شایسته، مسند

*و: حرف عطف،

*سخن گفتن: وندی مرکب، نهاد

*کي بود روا: استفهام انکاری؛ هرگز روا نیست.

قلمرو ادبی

وادی یه بلیغ اضافی فقر: تشب

وادی فنا: تشبیه بلیغ اضافی

.

گم شده بینی ز يك

صد هزاران سایه ي جاوید ، تو

خورشید ، تو

قلمرو فکری

* مفهوم: محوشدن موجودات در برابر وجود و خداند

* معنی: موجودات پایدار بی شماری، که همچون سایه بی خداوند هستند، در این جا به خورشید وجود خداوند می پیوندند و هیچ دیده نمی شوند.

قلمرو زبانی

* یک جمله، چهار جزیی گذرا به مفعول و مسند

* صد هزاران: صفت شمارشی،

* صد هزاران سایه جاوید: گروه مفعولی،

* سایه: هسته،

* جاوید: وابسته، صفت

* سایه، خورشید: تناسب و تضاد

* گم شده: وندی مرکب، مسند

* بینی: می بینی، مضارع اخباری

* یک و صد هزاران: تضاد و تناسب

قلمرو ادبی

* سایه بی جاوید: استعاره از موجودات که سایه بی حق تعالی هستند

* خورشید: استعاره از ذات الهی

* صد هزاران: نماد کثرت

* یک و هزاران: تضاد

* سایه و خورشید: مراعات النظیر

نکته: ترتیب هفت وادی را می توان با ترکیب (طعمَاتَحَف) به خاطر سپرد: طلب، عشق، معرفت، استغناء، توحید، حیرت، فنا

مرغان از این همه سختی وحشت کردند برخی در همان نخستین منزل از پادر آمدند و بسیاری در دومین منزل به زاری، زار جان سپردند اما آنان که همت یارشان بود پیشتر می رفتند روزگار سفر، سخت دراز شد، این عدهٔ قلیل چون بر بالای کوه آمدند، روشنایی خیره کننده ای دیدند اما از سیمرغ خبری نبود

قلمرو فکری

مرغان از سختی وحشت کردند و عده ای در همان مرحله نخست از پا در آمدند.

و بسیاری در دومین منزل به زاری زار جان سپردند اما کسانی که همت داشتند پیشتر رفتند. روزگار سفر هم سخت طولانی شد.

قلمرو زبانی:

مرغان: اسم وندی، نهاد

این همه سختی: ترکیب وصفی، متمم

وحشت کردند: فعل مرکب ماضی ساده

برخی: اسم مبهم، نهاد

همان نخستین منزل: گروه متممی

بسیاری: اسم مبهم، نهاد

دومین منزل: گروه متممی

زاری زار: متمم

جان سپردند: فعل مرکب

از پا در آمدند: عبارت فعلی

آنان: نهاد

همت: اسم، توجه طالب باتمام قوای روحانی خود به جانب حق برای
حصول کمال خود یا دیگری، نهاد

یارشان: ترکیب اضافی، مسند

پیشتر: قید

می رفتند: فعل ماضی ساده

روزگار: اسم وندی، دو تلفظی

روزگار سفر: ترکیب اضافی، نهادی

سخت: قید

دراز: مسند

شد: فعل اسنادی

این عده ی قلیل: گروه نهادی

چون: حرف ربط

بالای کوه: متمم

آمدند: فعل ساده

روشنایی خیره کننده: گروه مفعولی

خبری از سیمرغ: گروه مسندی

از سیمرغ متمم اسم

قلمرو ادبی:

*مرغان نماد انسانها

جان سپردن: کنایه از مردن مرغان: مجاز همه ی پرندگان

وحشت کردن مرغان: تشخیص دارد
از پادر آمدن: کنایه از طاقت نیاوردن در کاری
به زاری زار....: کنایه از در بدترین وضعیت
یار بودن همت: تشخیص، کنایه از صبر و استقامت داشتن
دراز شدن روزگار: کنایه از طولانی شدن زمان
خبری از سیمرغ نبود: کنایه از اینکه سیمرغ حضور نداشت، دیده نمی
شد.

مرغان از خستگی و ناامیدی بی حال و ناتوان بر زمین افتادند و همگی
را خواب در بود. در خواب سروش غیب

ی به آنها گفت: "در خویشتن بنگرید سیمرغ حقیقی
شما هستید

قلمرو فکری

مرغان از خستگی و ناامیدی بی حال بر زمین افتادند و همگی را خواب
فرا گرفت.

در خواب فرشته غیبی از عالم غیب به آنها پیام رسانید که سیمرغ
حقیقی

شما هستید

قلمرو زبانی:

مرغان: اسم وندی

خستگی: وندی. فرایند واجی افزایش، متمم

ناامیدی: معطوف

بی حال و ناتوان: قید

زمین: اسم ساده ، متمم

همگی: ضمیر مبهم. فرایند واجی، مفعول

خواب: نهاد

در ربود: فعل پیشوند

خواب: متمم

سروش: اسم ساده. پیام آور. فرشته ی پیام آور از عالم غیبی.

سروش غیبی: گروه نهادی

آنها: متمم

خویشتن: ضمیر مشترک ، متمم

بنگرید: فعل امری از مصدر نگرستن

شما: نهاد.

سیمرغ حقیقی: ، ترکیب وصفی، مسند

هستید: فعل

جمله بعد از گفت: مفعول

قلمرو ادبی: ناگهان: قید

از خواب پریدن: عبارت فعلی

در ربود: کنایه از فرا گرفتن

قلمرو ادبی

*سیمرغ: نماد انسانهایی که راه کمال را تا پایان طی می کنند

*سی مرغ و سیمرغ: جناس همسان

*زود و بود: جناس

درخویشتن نگریستن: کنایه از به خود توجه کردن خودشما هستید.
ناگهان از خواب پریدند. سختی ها ورنجها رافراموش کردند و به شادی
در یکدیگر نگریستند. ناگهان از خواب پریدند. سختی ها ورنجها
رافراموش کردند و به شادی در یکدیگر نگریستند.

چون نگه کردند اما سیمرغ زود بی شک این سیمرغ
انتخاب سیمرغ بود

قلمرو فکری

*مفهوم: محو شدن و یکی شدن

*معنی: وقتی که او سی پرنده در خود نگاه کردند، زود فهمیدند که بدون
تردید خودشان همان سیمرغ هستند ناگهان از خواب پریدند ورنجها را
رافراموش کرده و با شادی به هم نگاه کردند.

فنا در اصطلاح تصوف سقوط او صاف مذمومه است از سالک ، که
بوسیله کثرت ریاضت حاصل میگردد و

ضمناً فنا عدم احساس سالک بعالم ملک و ملکوت و استغراق اوست
در عظمت رب العزت و مشاهده حق تعالی ؛

البته این مرحله ، مرحله نیستی و محو شدن سالک است از خود و
بقای اوست در حق تعالی .

در این حال خود خواهی وی به همراه همه صفات مذموم و ناپسند
نابود می شود و وجودش زنده می گردد به صفات

پسندیده و محموده ذات یگانه و بی نیاز .

متصوفین به این باور هستند که « فنا » پایان راه سیرو سلوک « هفت
وادی » و شروع بقاء باهمل و یا شروع سیر

فی الله است .

در این حال سالک چنان غرق در گاه ذات حق و حقیقت شده که بدون خودش ، دیگران آن مرحله را دیده نمی

تواند و به ایمان کامل می رسد

قلمرو زبانی:

ناگهان: قید

از خواب پریدن: عبارت فعلی

سختی ها و رنج ها: گروه مفعولی

رنج ها: معطوف

فراموش کردند: فعل مرکب.

شادی: متمم

یکدیگر: متمم

نگریستند: فعل ماضی ساده

قلمرو ادبی:

از خواب پریدن: کنایه از بیدار شدن

رنج و شادمانی: تضاد

چون نگه کردند آن سی مرغ زود بی شك این سی مرغ ، آن سی مرغ بود

قلمرو زبانی:

دو جمله

چون: حرف ربط

نگه کردند: فعل مرکب

آن سی مرغ: ترکیب وصفی، در جایگاه نهاد

*بی شک: قید

*این سی مرغ: ترکیب وصفی، در جایگاه نهاد

*آن سیمرغ: ترکیب وصفی در جایگاه مسند

*زود: قید

قلمرو ادبی

*سیمرغ: نماد حق و خداوند

*زود، بود: جناس ناهمسان

*تکرار سی مرغ و آن

*تلمیح به آیه " من عرف نفسه فقد عرف ربه "

*سیمرغ و سی مرغ جناس همسان

-خویش را دیدند سیمرغ تمام بود خود سیمرغ سی مرغ تمام

*مفهوم: محوشدن و یکی شدن

*معنی: خود را سیمرغ کامل دیدند، و این سیمرغ همان سی پرندۀ کامل

بود قلمرو زبانی دو جمله

*خویش: ضمیر مشترک، مفعول

*دیدند: فعل ماضی ساده

*تمام: صفت

*سی مرغ تمام: ترکیب وصفی، در جایگاه مسند

*خود: بدل

قلمرو ادبی

*سیمرغ و سی مرغ جناس همسان

سایه در خورشید گم شد و السلام

محو او گشتند آخر بردوام

قلمرو فکری

* مفهوم: محو و یکی شدن

* معنی: پرندگان برای همیشه در سیمرخ محو شدند

قلمرو زبانی سه جمله

* گشتند : فعل اسنادی

* آخر: سرانجام، قید

* دوام: متمم

* محو او: گروه اسمی در جایگاه مسند

* سایه: نهاد

* خورشید: متمم

* گم: مسند

* و السلام: قید

قلمرو ادبی

* سایه: استعاره از موجودات

* خورشید: استعاره از خداوند

* سایه و آفتاب: تضاد

پایان

ماچوسیمر غیم، هر لحظه فانی می شویم

آنچنان که تو همانی می شویم

لیک ما، در وادی بی راهبر
مردگانی، گرز خود، مارا برانی می شویم
#شیوا_روحی فر